

فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره دوم - تابستان ۱۳۸۸

صص ۷۹ - ۹۴

تبیین رقابتهای چین و ایالات متحده آمریکا در چارچوب نظریه چرخه قدرت

محمد مهدی مظاهری^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۲۵

تاریخ تصویب: ۸۸/۶/۱۰

چکیده

این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که چرا بین چین و ایالات متحده آمریکا رقابت وجود دارد، فرضیه این مقاله این است که مجموعه‌ای از متغیرها باعث ایجاد و تداوم رقابت بین چین و ایالات متحده آمریکا است. یافته‌های این پژوهش که با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است، نشان می‌دهد که دو دسته عوامل باعث رقابت بین چین و ایالات متحده آمریکا می‌شود.

دسته اول به تفاوت‌های بنیادین در ماهیت فلسفی - ارزشی ایالات متحده آمریکا و چین مربوط می‌شود که شامل: تفاوت‌های فلسفی، تفاوت‌های ایدئولوژیکی، تاریخ معاصر متفاوت، قدرت جهانی در مقابل قدرت منطقه‌ای، تجدیدنظر طلبی در مقابل حفظ وضع موجود، اقتصاد پیشرفته در مقابل اقتصاد در حال توسعه، حکومت قانون در مقابل حکومت من است. و دسته دوم به مسائل سیاسی - امنیتی چین و ایالت متحده آمریکا مربوط می‌شود که شامل: محدودیت تسلیحات و منع تکثیر، سیاست دفاع

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه

موشکی ملی ایالت متحده آمریکا و دفاع موشکی شرق آسیا، تایوان و ... است. برای تبیین دقیق این عوامل رقابت‌زا از نظریه «چرخش قدرت و نقش» بهره گرفته شده است. **واژه‌های اساسی:** نظریه چرخه قدرت، سلطه، سیاست خارجی، سیاست دفاعی، تنگه تایوان.

مقدمه

امروزه وقتی از رقابت در عرصه سیاست جهان سخن به میان می‌آید بدون تردید چین و ایالات متحده آمریکا دو بازیگری هستند که امکان رقابت میان آنها به ذهن متبادر می‌گردد. این ذهنیت آنقدر قوی است که گاهی اوقات از جنگ سرد جدید میان پکن و واشنگتن سخن رانده می‌شود.

اختلاف نظر دو کشور درباره مسائلی چون حقوق بشر، مسأله تایوان، مسأله هسته‌ای کره شمالی، نظم منطقه‌ای در آسیای شرقی، ثبات استراتژیک در جهان، سپر دفاع موشکی آمریکا، یکجانبه‌گرایی آمریکا، ضربه پیش‌دستانه آمریکا، تروریسم، و ... موجب شده است سخن گفتن از روابط رقابت‌آمیز میان چین و آمریکا چندان هم بی‌معنا نباشد.

حتی در حوزه اقتصادی نیز اقتصاد رو به رشد چین و کسری تراز تجاری آمریکا در مقابل چین نگرانی‌های جدی در مورد رشد فزاینده قدرت اقتصادی چین در ایالات متحده آمریکا به وجود آورده است.

این موضوع از آن نظر مهم است که اصولاً اقتصاد قدرتمند می‌تواند پشتوانه مهمی برای خودنمایی کشورها در عرصه‌های نظامی، دفاعی و راهبردی هم باشد. از این منظر نوسازی نظامی چین و پیشرفتهای گسترده این کشور در عرصه فناوریهای جنگی به‌طور عمده در پرتو یک اقتصاد قوی و شکوفا حاصل شده است.

در پرتو این تحولات و رویدادهاست که گفته می‌شود امروزه چین به‌عنوان یک قدرت معارض در مقابل ایالات متحده عرض اندام نموده و موقعیت ایالات متحده را به‌عنوان یک قدرت مسلط به معارضه طلبیده است. اینکه رقابتهای ایالات متحده و چین چرا و از کجا سرچشمه می‌گیرد و با کدام رویکرد نظری قابل توضیح است، پرسشی است که در این مقاله در پی پاسخ به آن هستیم.

فرضیه این مقاله آن است که رقابت ایالات متحده و چین به‌طور عمده ناشی از

تفاوتهای بنیادین این دو کشور در عرصه ایدئولوژی، فلسفه، تاریخ و نیز تفاوتهای راهبردی آنها در عرصه مسائل منطقه‌ای و جهانی است. این تفاوت‌ها در قالب نظری «چرخه قدرت و نقش» قابل توضیح است.

بهره اول: مبانی نظری؛ نظریه چرخه قدرت و نقش

اینکه چین چرا و چگونه به عنوان یک قدرت چالشگر در مقابل ایالات متحده عرض اندام نموده از یک منطق نظری پیروی می‌کند که ساختارگرایان به طور اعم و چارلز دوران به طور اخص آن را تبیین کرده‌اند. در این مقاله نظریه چالز دوران مبنا قرار گرفته است؛ نظریه‌ای که به «چرخه قدرت و نقش» معروف است (Doran, 1991).

نظریه چارلز دوران ابعاد و زوایای مختلفی را در بر می‌گیرد. در این مقاله آن بخش از این نظریه را مدنظر قرار خواهیم داد که تبیین‌کننده موضوع مطالعه ما یعنی «کنش چالشگرایان چین در مقابل آمریکا» است. از این منظر، چند گزاره مهم از نظریه دوران قابل استخراج است:

الف- قدرت هر کشور تابع توانمندی‌های آن کشور است. پس قدرت هر کشور در نتیجه افزایش یا کاهش توانمندی‌های آن کشور می‌تواند افزایش یا کاهش یابد.

ب- قدرت هر بازیگر امری نسبی است و در مقایسه با قدرت سایر بازیگران می‌تواند مورد محاسبه قرار گیرد. به عنوان مثال رشد منحنی قدرت یک بازیگر می‌تواند با نزول منحنی قدرت بازیگر دیگر همراه گردد.

ج- افزایش قدرت هر بازیگر، به افزایش نقش آن بازیگر منجر می‌شود. به عبارت دیگر جایگاه و نقش یک بازیگر در نظام بین‌الملل تابع قدرت و توانایی آن بازیگر است.

د- زمانی که قدرت یک بازیگر بر بازیگر دیگر فزونی گیرد و بازیگر نوظهور متقاضی افزایش نقش خود در صحنه بین‌المللی گردد، مرحله حساس یا نقطه عطفی در نظام بین‌الملل اتفاق می‌افتد که می‌تواند به دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل منجر شود.

ه- رفتار قدرت چالش شده (اصلی) در مقابل تقاضای قدرت نوظهور (چالشگر) به سه شکل متجلی می‌گردد؛ استفاده از قدرت نظامی به شکل یک اقدام پیشگیرانه علیه کشور چالش‌کننده، ایجاد ائتلاف گسترده به منظور تعدیل قدرت بازیگر جدید در صورتی که به تنهایی قادر به مهار قدرت جدید نباشد، پذیرش جایگاه قدرت نوظهور و مشارکت آن در تصمیم‌گیری‌های بین‌المللی و جهانی (اخوان‌زنجانی، ۱۳۸۴: ۱۷۱-۱۶۱).

حال پس از این چارچوب کوتاه به بررسی تعارضات بنیادین در روابط چین و آمریکا می‌پردازیم تا نشان دهیم که چگونه این دو کشور به دلیل نگرش‌های متفاوتشان به جهان اساساً در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. در حقیقت متأثر از همین تفاوت‌های بنیادین است که تعارض‌های راهبردی دیگری در روابط چین و آمریکا حادث می‌شود و آنها را به صورت قدرت مسلط و قدرت چالشگر رو در روی همدیگر قرار می‌دهد.

بهره دوم: تفاوت‌های بنیادین چین و آمریکا

با وجود فراز و نشیب‌هایی که در روابط آمریکا و چین وجود دارد، واقعیت این است که این دو کشور دارای تفاوت‌های بنیادینی در عرصه فلسفی، ایدئولوژیکی، تاریخی، و... هستند که زیربنای بسیاری از اختلافات جاری میان آنها را تشکیل می‌دهد. تفاوت‌های ظاهری میان دو کشور بدین قرار است:

چین یکی از همگون‌ترین کشورها از نظر فرهنگی در جهان است و یکی از قدیمی‌ترین تاریخ‌ها را دارد. علاوه بر این، این کشور بزرگترین کشور در حال توسعه با جمعیتی حدود ۱/۳ میلیارد نفر و تولید ناخالص داخلی ۷۰۰۰ دلار است (www.ciafactbook.org). این در حالی است که آمریکا فقط ۲۳۰ سال است که پا به عرصه وجود گذاشته ولی با این حال، یکی از سریع‌ترین و موفق‌ترین رشدها را در عرصه اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی در جهان داشته است، به گونه‌ای که امروزه از آن به عنوان یگانه ابرقدرت جهان یاد می‌شود. این کشور با ۲۸۰ میلیون جمعیت (۱/۴ جمعیت چین) و تولید ناخالص داخلی ۳۵۰۰۰ دلار (حدود ۵ برابر چین) دارای منافع در سراسر جهان است (همان).

اما تفاوت‌های چین و آمریکا فقط به این امور ظاهری ختم نمی‌شود. تفاوت‌های فلسفی، ایدئولوژیکی، تاریخی، فرهنگی و... زیربنای اختلافات دو کشور را تشکیل می‌دهد که در ادامه به توضیح پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

الف - تفاوت‌های فلسفی

جهان‌بینی و نگرش فلسفی چینی‌ها به گونه‌ای است که جهان و پدیده‌ها را در حال تکامل و در حال تغییر می‌بینند و پایانی برای این تکامل قایل نیستند. تفکر قیاسی یا

به هم پیوسته چینی‌ها به تغییر، تداوم و فرایند اعتقاد دارد و هیچ نهادی را مسئول نظم کلی چیزها نمی‌داند. این رویکرد فلسفی، تاریخ را بیشتر فرایندی دیالکتیکی یا چرخشی می‌بیند تا خطی. با توجه به این نگرش فلسفی، در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، چینی‌ها قایل به تغییر، عمل‌گرایی، نگرش‌های بلندمدت، احترام متقابل، و... هستند.

در مقابل، جهان‌بینی ایالات متحده که مبتنی بر فلسفه غربی، مسیحی، یهودی و ارزش‌های روشنگری است، برای پدیده‌ها آغاز و پایان قایل است، فرایند تاریخ را امری خطی می‌پندارد، به گونه‌ای که بی‌نظمی ذاتی، هرج و مرج و قانون جنگل، جای خود را به نظم مطلوب می‌دهد، و سرانجام معتقد است که انسان می‌تواند سرنوشت خود را از طریق عمل واقعی شکل دهد. ایالات متحده در رویکردش نسبت به سیاست خارجی تمایل به روابطی مطلوب، قاعده‌مند، رسمی، شفاف، منظم و قابل پیش‌بینی دارد. این روابط می‌تواند از طریق ابزارها و ترتیبات الزام‌آور تحقق یابد (Hall & Ames, 1995: 873 – 84).

نتیجه این نگرش‌های فلسفی متفاوت آن است که ایالات متحده خواهان حفظ وضع موجود و چین خواهان بر هم زدن وضع موجود است.

ب - تفاوت ایدئولوژیک

در حالی که چین و آمریکا به دلیل رهیافت‌های فلسفی متفاوت، رویکردهای مختلفی نسبت به یکدیگر دارند، در عرصه ایدئولوژیک نیز در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند. ایالات متحده برای خود نوعی مأموریت شبه‌اخلاقی قایل است و آن توسعه ارزش‌های آمریکایی به خارج از مرزها است. به عنوان مثال آنچه دموکراسی و بازار آزاد قلمداد می‌شود، دو ارزش آمریکایی است که واشنگتن در سیاست خارجی خود اهمیت زیادی به آن می‌دهد. از دید آمریکا فروپاشی اتحاد شوروی به معنای حقانیت ارزش‌های آمریکایی است و بنابراین پیروزی لیبرالیسم به معنای پایان تاریخ و قرار گرفتن لیبرالیسم به عنوان مشی زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی همه جوامع خواهد بود. این در حالی است که چین آنچه را که تحت عنوان «ارزش‌های آمریکایی»^۱

و «قدرت نرم آمریکایی»^۱ خوانده می‌شود، به‌عنوان نوعی «آلودگی فرهنگی»^۲ قلمداد می‌کند و در برابر آن از خود مقاومت نشان می‌دهد. پکن از منظر ایدئولوژیک به ارزش‌های خاص چینی، ثبات داخلی، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها و... اعتقاد دارد (Gill, 2007).

ج - تاریخ معاصر متفاوت

طی ۲۰۰ سال گذشته تجارت ملی و جهت‌گیریهای دو کشور مسیرهای به‌شدت متفاوتی را طی کرده است. در قرن نوزدهم، ایالات متحده از یک موقعیت مستعمره‌ای به یک قدرت بزرگ در جهان نایل شد و در پایان قرن بیستم به یگانه ابرقدرت جهان تبدیل گردید. این در حالی است که طی همین ۲۰۰ سال، امپراتوری چین فرو می‌پاشد، چین موقعیت یک مستعمره را پیدا می‌کند و کشورهای مختلفی به این سرزمین دست‌اندازی می‌کنند. از اواسط قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم، کشور چین با اشغالگران در جنگ بوده، درگیر جنگ خونین داخلی بوده، مناقشات ایدئولوژیک شدیدی را تجربه کرده، دچار انقلاب شده، تجزیه گردیده، با تهدیدات اتمی روبه‌رو بوده و... فقط اخیراً یعنی حدود ۳۵ سال گذشته (با پایان انقلاب فرهنگی در چین) این کشور از وضعیت هرج و مرج خارج شد و با اتخاذ یک شیوه عمل‌گرایانه در زمینه توسعه ملی، به یک قدرت بزرگ تبدیل شد. در هر حال این تفاوت در تجربیات، بر نگرش دو کشور نسبت به تحولات جهان تأثیر گذاشته است، بدین معنا که چین سیاستی را در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی پیگیری می‌کند که آرام و روان باشد و به خود و دیگران آسیب نرساند. به‌عبارت دیگر سیاست خارجی چین یک سیاست تدافعی است حال آنکه سیاست آمریکا در اساس تهاجمی است.

د - قدرت جهانی در مقابل قدرت منطقه‌ای

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ایالات متحده، به‌عنوان یک قدرت جهانی با منافع منطقه‌ای فراوان، همواره در پی متحدان قوی، برتری نظامی و سیاست خارجی فعال و

-
1. American Soft Power
 2. Cultural Pollution

اغلب یکجانبه‌گرا در سطح جهانی بوده است. در مقابل چین به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای با نفوذ محدود جهانی، بدون متحد نظامی قوی و رسمی، بدون پایگاه نظامی در خارج و کشوری در حال نوسازی نظامی به‌شمار می‌رود.

به‌طور کلی، چین با تردید در نیات ایالات متحده سعی کرده است با همسایگان بالقوه قدرتمندش یعنی ژاپن و هند که همگی رقیب پکن محسوب می‌شوند، محتاطانه عمل کند. اما آنچه برای پکن نگران‌کننده است این است که هر سه کشور (ژاپن، هند، آمریکا)، متحد یکدیگر در مقابل چین هستند و حمایت آشکار آمریکا از تایوان بر نگرانی‌های موجود می‌افزاید. این مسائل باعث می‌شود که پکن در صدد نزدیکی و اتحاد با کشورهای دیگر از جمله روسیه گام بردارد. در مجموع پکن انتظار دارد ایالات متحده و حتی سایر کشورها نقش چین را به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای مهم در آسیای شرقی به رسمیت بشناسند.

۵- تجدیدنظرطلبی در مقابل حفظ وضع موجود

ایالات متحده اصولاً با توجه به اینکه خود را یگانه ابرقدرت جهان می‌پندارد و با توجه به اینکه از مزیت‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی بالایی در سطح جهان برخوردار است و شهروندانش در وضعیت رفاهی خوبی هستند، از وضع موجود حمایت می‌کند. در مقابل، چین که مخالف رهبری آمریکا در نظم نوین جهانی است، نگران فشارهای سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی آمریکا علیه این کشور است. علاوه بر این پکن با افزایش توانایی سیاسی، اقتصادی و نظامی‌اش خواهان یافتن جایگاه مؤثر در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی است و بنابراین از یک سیاست تجدیدنظرطلبانه پیروی می‌کند (Puska, 1999).

۶- اقتصاد بسیار پیشرفته در مقابل اقتصاد در حال توسعه

ایالات متحده رهبری «انقلاب اطلاعات»^۱ را در جهان در دست دارد، توانایی فناوری نظامی‌اش بر دیگران غلبه دارد و جریان‌های مالی و فکری جهان به سوی ایالات متحده جذب می‌شود. از سوی دیگر چین اگرچه در ۲۰ سال گذشته رشد قابل توجهی را

1. Information Revolution

تجربه کرده است، با این حال یک کشور در حال توسعه به‌شمار می‌رود و حدود $\frac{3}{4}$ جمعیت آن نزدیک به خط فقر زندگی می‌کنند. علاوه بر این، نیازهای توسعه‌ای بسیاری از جمله فناوری، سرمایه و بازار به غرب دارد (Gill, 2007).

ز- «حکومت قانون»^۱ در مقابل «حکومت من»^۲

تمایز دیگری که بین چین و آمریکا وجود دارد، به نگاه آنها درباره نظام سیاسی داخلی مربوط می‌شود. در چین نظام سنتی چین یعنی «حکومت من» حاکم است حال آن که در ایالات متحده حکومت قانون ساری و جاری است. ریشه حکومت قانون در آمریکا به اصولی همچون حق تعیین سرنوشت، آزادی سیاسی و اجتماعی افراد و... برمی‌گردد. با توجه به این تعارض که دلایل تاریخی و فرهنگی خاص خود را دارد، دو کشور در زمینه‌هایی همچون آزادی‌های سیاسی و مذهبی، حقوق بشر و مداخله بشردوستانه با هم در تضاد قرار می‌گیرند (همان).

بهره سوم: مسائل سیاسی - امنیتی چین و آمریکا

علاوه بر تفاوت‌هایی که به آن اشاره شد در عرصه عملی و میدانی نیز تفاوت‌های جدی و استراتژیک بین چین و آمریکا وجود دارد. به نظر می‌رسد که اغلب این تعارضات ناشی از تفاوت‌های بنیادینی است که پیش از این به آن اشاره کردیم. در متون مربوط به روابط چین و آمریکا این اختلاف‌ها بیش از تفاوت‌های بنیادین در روابط دو کشور نمایان است. این در حالی است که اختلاف‌های سیاسی - امنیتی چین و آمریکا بیشتر معلول تفاوت‌های بنیادین میان آنها است. در ادامه به بعضی از اختلاف‌نظرهای چین و آمریکا در خصوص مسائل سیاسی و استراتژیک اشاره می‌کنیم:

۱. محدودیت تسلیحات و منع تکثیر

متخصصان و مقامات چینی به شدت نسبت به آینده همکاری آمریکا و چین در باب محدودیت تسلیحات و منع تکثیر بدبین هستند. بسیاری از مقامات چینی معتقدند در

1. Fazhi

2. Renzhi

حالی که در گذشته ایالات متحده و چین درباره چندین مسأله مهم از جمله پیمان NPT، پیمان CTBT و اقدام شورای امنیت علیه آزمایش‌های اتمی هند و پاکستان همکاری نمودند، در سالهای اخیر این همکاری‌ها دچار افت محسوسی شده است. یک مقام عالی‌رتبه چین در امر محدودیت تسلیحات، گفت‌وگوهای چین و آمریکا درباره محدودیت تسلیحات را در مرحله بحران یا قرار گرفتن بر سر «چهارراه»^۱ توصیف کرده است (همان). آنچه این گفت‌وگوها را تحت تأثیر قرار داده است عبارت‌اند از:

الف) از سرگیری گفت‌وگوهای هند و آمریکا

این گفت‌وگوها پس از سال ۲۰۰۰ یعنی دو سال پس از آزمایش‌های اتمی هند اتفاق افتاد. موضوع این گفت‌وگو حول چگونگی لغو تحریم‌های هند (بدون توجه به پاکستان) و نیز از سرگیری روابط استراتژیک بین هند و آمریکا بود که سرانجام در سال ۲۰۰۶ به انعقاد قرارداد همکاری هسته‌ای میان هند و آمریکا منجر شد. از دید پکن از سرگیری گفت‌وگوهای آمریکا و هند سه اشکال اساسی را به وجود می‌آورد:

اول اینکه از سرگیری این گفت‌وگوها به نوعی کم‌اهمیت شمردن قطعنامه ۱۷۲ شورای امنیت در خصوص تحریم‌های هند و پاکستان و متأثر از آن کم‌اهمیت شمردن خود شورای امنیت به‌عنوان مهمترین رکن سازمان ملل در حفظ صلح و امنیت بین‌الملل است.

دوم اینکه از سرگیری این گفت‌وگوها نشان می‌دهد که آمریکا منافع ملی خود را بر رژیم‌های امنیتی بین‌المللی ترجیح می‌دهد، چرا که اقدام هند در آزمایش هسته‌ای مغایر پیمان NPT است و گرایش آمریکا به سوی هند به معنای تأیید یک اقدام غیرقانونی و تشویق دهلی‌نو و سایر کشورهای دیگر به انجام چنین اعمالی است. نکته‌ای که بیشتر پکن را نگران می‌سازد ورود آمریکا به همکاری هسته‌ای با هند است. این همکاری روابط هند و آمریکا را در حد استراتژیک ارتقا می‌دهد و هند را بدون آنکه پیمان منع تکثیر را امضا کرده باشد، در باشگاه هسته‌ای جهان به رسمیت می‌شناساند. تحت چنین شرایطی برای پکن این سؤال مطرح می‌شود که چگونه می‌توان به پیمان منع تکثیر یا پیمان جامع منع آزمایش‌های هسته‌ای امیدوار بود (Holden. www.ncuscr.org).

1. Shizi Lukou

سوم اینکه اقدام آمریکا دقیقاً در تضاد با منافع چین صورت می‌گیرد و پکن احساس می‌کند رفتار آمریکا در قبال هند در چارچوب سیاست‌های مهار چین صورت می‌گیرد. در این چارچوب هند به یکی از اهرم‌های اصلی فشار آمریکا علیه چین تبدیل خواهد شد.

ب) اقدام آمریکا در صربستان

طی دو مرحله پس از آنکه بوسنی و هرزگوین و کوزوو در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ از صربستان اعلام استقلال کردند، ایالات متحده در رأس پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به صربستان حمله نمود. آنچه در این حملات مهم بود بهره‌گیری از آخرین فناوری‌های جنگی در زمینه‌ی هوایی و موشکی بود. از دید پکن این اقدام آمریکا از چند جنبه مایه‌دلسردی چین بود:

اول اینکه بهره‌گیری از این تسلیحات نوعی مسابقه‌ی تسلیحاتی را در میان سایر کشورها به دنبال می‌داشت، چرا که کشورها احساس می‌کردند برای ایجاد بازدارندگی، توجه به توسعه‌ی فناوری جنگی ضروری است، این نگرش در نهایت باعث فروریختن پایه‌های همکاری‌های محدودیت تسلیحات می‌شد. دوم اینکه حمایت از بوسنی و کوزوو نوعی حمایت از گرایش‌های تجزیه‌طلبانه نیز محسوب می‌شد. این مسأله برای چین از آن نظر حایز اهمیت بود که این کشور در تایوان و سین‌کیانگ با تجزیه‌طلبی روبه‌رو است. سوم اینکه در هفتم ماه مه ۱۹۹۹، سفارت چین در بلغراد بمباران شد و این امر نوعی رفتار خصمانه از جانب آمریکا قلمداد شد (Matt, 2006).

ج) سپر دفاع موشکی ملی و دفاع موشکی شرق آسیا

سپر دفاع موشکی ملی آمریکا (NMD)^۱ و گونه‌ی منطقه‌ای آن دفاع موشکی شرق آسیا (TMD)^۲ از جمله موارد دیگری است که در عرصه‌ی محدودیت تسلیحات و منع تکثیر مایه‌نگرانی چین است. البته در ادامه‌ی همین بحث، این دو سیاست را از زوایای دیگری

1. National Missile Defense

2. Theatre Missile Defense

بحث خواهیم کرد، اما آنچه از منظر محدودیت تسلیحات مهم است اینکه چینی‌ها معتقدند حرکت آمریکا در این مسیر تمام دستاوردهای محدودیت تسلیحات و منع تکثیر را از بین می‌برد و بر روابط پکن - واشنگتن به‌طور جدی تأثیر می‌گذارد. از دید پکن تاکنون پیمان‌هایی همچون پیمان ضد موشک بالستیک موسوم به پیمان ABM نوعی توازن استراتژیک را در سطح جهان ایجاد کرده بود و اقدام آمریکا در استقرار سپر دفاع موشکی ممکن است توازن استراتژیک را در سطح جهان بر هم زند. از سوی دیگر این امر موج جدیدی از رقابت تسلیحاتی را در سطح جهان به خصوص در عرصه فناوری موشکی به راه می‌اندازد که برای صلح و امنیت بین‌المللی خطرناک است. مهمتر از این، پکن به شدت نگران گونه منطقه‌ای دفاع موشکی در آسیای شرقی است. این سیاست دفاعی که به TMD معروف است با همکاری ژاپن، کره جنوبی و تایوان شکل گرفته و ابتکار عمل‌های استراتژیک را از چین سلب نموده است و بنابراین پکن آن را تهدیدی علیه خود می‌داند (Nathan bush).

۲. سیاست دفاع موشکی ملی آمریکا و دفاع موشکی شرق آسیا

اگرچه به بعضی از نگرانی‌های چین در این خصوص اشاره کردیم، اما آن نگرانی‌ها بیشتر در عرصه بحث محدودیت تسلیحات بود. نکته‌ای که در این بخش اهمیت دارد آنکه پکن معتقد است این سیستم‌ها چه در سطح بین‌المللی و چه در سطح منطقه‌ای دقیقاً علیه چین ساماندهی شده‌اند. به عقیده پکن ادعای آمریکا آن است که این سیستم علیه کشورهای است که در محور شرارت قرار دارند (عراق، ایران، کره شمالی) ولی این سه کشور هیچ‌گاه تهدید جدی علیه آمریکا نخواهند بود و اساساً سیستم‌های دفاع موشکی با آن همه هزینه و پیچیدگی نمی‌تواند فقط و فقط برای مقابله با تهدیدات احتمالی این سه کشور باشد. در نگاه نهایی پکن نسبت به این سیستم‌ها بدبینانه می‌نگرد و آن را اقدامی خصمانه علیه چین قلمداد می‌کنند.

علاوه بر این نگاه بدبینانه کلی، پکن به شدت از این موضوع نگران است که چرا آمریکا سعی کرده است با استقرار TMD در آسیای شرقی، تایوان را نیز در قلمرو حفاظتی این طرح قرار دهد؟ از این منظر گفته می‌شود علت اصلی مخالفت چین با TMD، قرار داده شدن تایوان در زیر چتر این سپر حفاظتی است. این مهم بر روابط

چین و آمریکا به شدت تأثیر خواهد گذاشت و باعث به وجود آمدن وضعیتی بسیار ناامیدکننده در روابط دو کشور خواهد شد، زیرا پکن مسأله را این گونه تفسیر خواهد کرد که قرار گرفتن تایوان در زیر چتر حفاظتی TMD بخشی از توافق‌نامه همکاری نظامی تایوان و آمریکا است و نهایت این روند، به احتمال زیاد حمایت آمریکا از استقلال تایوان خواهد بود و نه ایجاد موازنه در دو سوی تنگه تایوان.

از دید چین دفاع موشکی ملی (NMD) به رغم تمامی مسائل و مشکلاتش قابل مذاکره است ولی دفاع موشکی شرق آسیا (TMD) به هیچ‌وجه قابل مذاکره نیست. پکن معتقد است که مسأله NMD می‌تواند به بخشی از گفت‌وگوهای چین و آمریکا در حوزه موشکی تبدیل شود و از آنجا که TMD مستقیماً با منافع حیاتی چین یعنی تایوان مربوط است، به هیچ‌وجه قابل مذاکره نخواهد بود و باید برچیده شود (www.ciafactbook.org).

۳. تایوان

چینی‌ها تایوان را یک استان شورشی می‌دانند که دیر یا زود باید به سرزمین مادری برگردد. این عمل باید طی یک فرایند مسالمت‌آمیز و یا براساس یک راه‌حل آزادی‌بخش مسلحانه صورت گیرد. با توجه به این نگرش کلی هرگونه رفتار و اعمالی که در حمایت از استقلال و جدایی تایوان صورت گیرد، مطلقاً مورد رضایت چین نخواهد بود. به عبارت دیگر چین، تایوان را بخشی از منافع حیاتی خود (تمامیت ارضی) می‌داند که غیرقابل مذاکره بوده و هر حرکتی برای تهدید این منافع حیاتی در حد اعلام جنگ به چین خواهد بود.

در حوزه مسالمت‌آمیز، پکن الگوی «یک کشور و دو نظام»^۱ را برای الحاق تایوان به چین پیشنهاد داده است؛ هر چند این الگو بیشتر زمانی صادق بود که چین، سوسیالیستی باقی مانده بود و حال که رفتار چین کاملاً سرمایه‌دارانه است، این پیشنهاد هم کم‌اهمیت جلوه می‌کند. الگوی یک کشور و دو نظام، الگویی است که به نوعی دربارهٔ ماکائو و هنگ‌کنگ هم تجربه شده است و پکن امیدوار است این الگو حتی با

1. Yi Guo Liang Zhi

ویژگیهای منحصر به فردتری در مورد تایوان اعمال گردد. به عبارت دیگر از دید پکن اگر تایوان الگوی یک کشور و دو نظام را با هر کیفیتی بپذیرد، پکن آن را می‌پذیرد. مهم آن است که حاکمیت چین بر تایوان گسترش یابد. این بدان معناست که تحقق استراتژی برای پکن مهمتر از اجرای تاکتیک است.

در حالی که پکن این استراتژی و تاکتیک را در مقابل تایوان اعمال می‌کند، تاپیه نیز تمایل دارد رابطه «دولت با دولت» در روابط چین و تایوان برقرار باشد. معنای این عبارت آن است که تاپیه فعلاً نمی‌خواهد بپذیرد که بخشی از کشور چین است. حمایت ایالات متحده از تایوان، این انگیزه را در تاپیه بیشتر تقویت می‌کند، بنابراین فعلاً یگانه‌سیاستی که بر روابط دو کشور تایوان و چین حاکم است سیاست «انتظار و دیدن»^۱ است. یعنی باید نظاره‌گر تداوم روابط به شکل موجود بود تا اینکه در آینده که گاهی اوقات ۲۰ تا ۵۰ سال پیش‌بینی شده است، تحولی رخ دهد.

به هر حال آنچه اکنون تایوان را به مسأله‌ای مهم در روابط چین و آمریکا تبدیل کرده است، حمایت آمریکا از تایوان است. سیاست آمریکا در قبال تایوان در اصل یک سیاست دوگانه است. واشنگتن، چین واحد با مرکز پکن را به رسمیت شناخته و متعهد شده است عملی انجام ندهد که مغایر با این سیاست باشد. با این حال، واشنگتن طی توافق‌نامه‌های نظامی دوجانبه با تایوان حمایت و حفاظت از این جزیره را بر عهده گرفته و در عین حال پیشرفته‌ترین تجهیزات نظامی را در اختیار این جزیره قرار می‌دهد. این رویکرد حساسیت چین را به دنبال داشته و این حساسیت گاهی اوقات چنان افزایش یافته است که روابط دو کشور را از وضعیت رقابت‌آمیز به وضعیت مخاصمه ارتقا داده است.

شکی نیست مسائل سیاسی- استراتژیک مورد اختلاف آمریکا و چین بیش از مواردی است که تاکنون به آن اشاره کردیم؛ مسأله حقوق بشر در چین، مسأله هسته‌ای کره شمالی، مداخله آمریکا در مسأله تبت و سینگ‌کیانگ، ایجاد بلوک‌بندی منطقه‌ای علیه چین در آسیا، و... همه و همه مسائلی است که چین و آمریکا بر سر آن درگیرند و شاخص‌هایی از چالش میان آنها محسوب می‌شود.

بهره چهارم: معادله قدرت و نقش

آنچه تاکنون گفته شد تبیینی نسبتاً ساده از تفاوتها و رقابتهای آمریکا و چین بود. نکته مهمی که از پیچیدگی موضوع پرده برمی‌دارد آن است که این رقابتهای خود در درون کارزاری از جنگ قدرت برای مشارکت و مداخله بیشتر در تصمیم‌گیری جهانی صورت می‌گیرد. شاخ در شاخ شدن چین و آمریکا برای پکن هم تلاش در جهت حفاظت و صیانت از منافع حیاتی خویش است و هم نوعی تلاش برای کسب سهمی از ایفای نقش در مدیریت امور جهانی. این در حالی است که این مقوله برای ایالات متحده خود به‌عنوان بخشی از مدیریت امور جهان قلمداد می‌شود. هر کدام از این دو وضعیت را که بپذیریم واقعیت آن است که چین نقش یک قدرت چالشگر را دارد که هم در دفاع از منافع حیاتی خود و هم برای ایفای نقش بیشتر در مدیریت امور جهان سلطه آمریکا را به چالش طلبیده است. چنین وضعی فقط و فقط در پرتو افزایش قدرت چین حاصل شده است.

واقعیت این است که چین از دهه ۱۹۷۰ در پرتو سیاست اصلاحات اقتصادی، روند رو به رشدی را آغاز نموده، به گونه‌ای که امروزه یکی از موفق‌ترین کشورها در عرصه اقتصادی، سیاسی و نظامی محسوب می‌شود. چین یکی از مهمترین پایگاههای تولید و تجارت در سطح جهان است. از نظر تأسیسات زیربنایی نیز پیشرفت چشمگیری داشته است. این کشور در زمینه تولید فولاد و دیگر فلزها، سیمان، کشتی، اتومبیل، کالاهای برقی و الیاف، جزو بالاترین کشورها در جهان است. چین بزرگترین مصرف‌کننده مواد خام در جهان است که این مهم از رشد اقتصادی آن حکایت دارد. ذخیره ارزی این کشور بیش از ۶۰۰ میلیارد دلار است که در قیاس با سایر کشورها رقم قابل توجهی است (همان). در یک مقایسه آماری با آمریکا، در سال ۲۰۰۷ حجم صادرات چین یک تریلیارد و سیصد و سی میلیارد دلار بوده، حال آنکه این رقم در مورد آمریکا یک تریلیارد و یکصد و چهل میلیارد دلار است. در زمینه واردات نیز در حالی که حجم واردات آمریکا یک تریلیارد و نهصد و هشتاد و هفت میلیارد دلار است، حجم واردات چین نهصد و هفده میلیارد و چهارصد میلیون دلار است.

نکته جالب اینجاست که چین با دریافت ۵/۳ درصد صادرات آمریکا بعد از

کانادا، مکزیک و ژاپن چهارمین واردکننده از آمریکا است، این در حالی است که چین بعد از کانادا، دومین صادرکننده به آمریکا است. صادرات چین به آمریکا ۱۵/۹ درصد کل صادرات این کشور را تشکیل می‌دهد (همان). سایر شاخص‌های اقتصادی نیز وضعیت مناسبی از چین به نمایش می‌گذارد. به عنوان مثال حجم بدهی‌های خارجی آمریکا دوازده تریلیارد و دویست و پنجاه میلیارد دلار است، به گونه‌ای که واشنگتن را به بدهکارترین کشور دنیا تبدیل کرده است. این در حالی است که چین با سیصد و شصت و سه میلیارد دلار بیست و سومین کشور جهان از نظر بدهکاری خارجی محسوب می‌شود.

نتیجه‌گیری

در بخش اول این نوشتار توضیح داده شد که چگونه با افزایش قدرت کشورها آنها در پی کسب نقش بیشتری در مدیریت جهانی بر می‌آیند. در بخش دوم و سوم به تفاوتهای بنیادی و به تبع آن به اختلافات سیاسی و استراتژیک آمریکا و چین اشاره کردیم. در بخش چهارم مجدداً نگاهی به مباحث تئوریک اولیه انداختیم تا نشان دهیم که جوهره اصلی رقابت چین و آمریکا «تلاش چین برای ایفای نقش بیشتر در مدیریت امور جهانی است و بر عکس تلاش آمریکا بر جلوگیری از این امر است». متعاقب آن، شاخص‌هایی از قدرت چین را برشمردیم که نشان می‌دهد قدرت چین رو به افزایش است و این کشور روز به روز در عرصه بین‌المللی و جهانی جایگاه مناسب‌تری می‌یابد. بدون تردید ارتقای جایگاه چین به معنای آسیب‌پذیر کردن موقعیت آمریکا به عنوان یک قدرت برتر یا مسلط است. وقتی وضعیت بدین منوال پیش رود ایالات متحده در مقابل قدرت نوظهور چین دو راه پیش رو دارد:

راه اول برخورد نظامی با قدرت چالشگر است که به نظر می‌رسد واشنگتن تمایلی به انتخاب این گزینه ندارد، چرا که پیامد اتخاذ این راهبرد، بسیار خطرناک خواهد بود.

راه دوم آن است که آمریکا واقعیت چین قدرتمند را بپذیرد و برای پکن جایگاهی مناسب در تصمیم‌گیری جهانی در نظر بگیرد.

رفتار ایالات متحده با چین طی سالهای اخیر نشان می‌دهد که راه دوم در دستور کار واشنگتن قرار گرفته است. ولی واشنگتن تمایل دارد چین بیشتر به عنوان یک قدرت

منطقه‌ای، آن هم محدود به آسیای شرقی باقی بماند. از آنجا که پکن تحت تأثیر آموزه‌های عملگرایی (پراگماتیسمی) دنگ شیائو پینگ نمی‌خواهد خشم واشنگتن را برانگیزد، این کشور نیز سیاست اعتدال‌آمیزی را با عنوان «دیپلماسی آرام و روان» در قبال آمریکا اتخاذ کرده است.

منابع

۱. اخوان زنجان، داریوش. «بحران در سیستم‌های ثبات و بی‌ثباتی»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۳۴، زمستان.
2. Doran, Charles, 1991. *System in Crisis*, Cambridge: Cambridge University Press.
3. Gill, Bates, 2007. *Contrasting Visions: United States, China and World Order, Remarks Presented Before the US-China Security Review Commission*, Session on US-China Relationship and Strategic Perception, August.
4. Hall, David and Roger T. Ames, *Anticipating China: Thinking Through the Narratives of Chinese and Western Culture* (Albany: State University of New York Press, 1995).
5. Holden, John, "United States- China Relations: Comparatives Security and Foreign Policy Processes" accessible at <http://www.ncusr.org/publications/medeiros.html>.
6. Matt, Taibbi, *Competition with China is Killing* 2006 www.alternet.org October.
7. Nathan bush. china competition policy. www.chinabusinessreview.com.
8. Puska Susan, "United State-China: Perceptual Differences", *Foreign Area Officers Association Journal* November 1999, accessible at <http://www.faoa.org/journal/china.html>.
www.ciafactbook.org